۲۳. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۹/۰۵)

۲۳. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۹/۰۵) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - شنبه، ۰۵ آذر ماه ۱۴۰۱ موضوع : تحلیل و نقد برخی برداشت‌های علما از روایت ابن خالد

- پیش‌گفتار(چکیده)
- دو احتمال مطرح در «وفّق له»؛ توفیق اختیاری و قهری غیراختیاری
- عدم تناسب امر به قضاء با معنای توفیق قهری غیراختیاری
- تصویر توفیق شرعی به انشاء شارع و تناسب با امر به قضاء
- توفیق شرعی در کلام شیخ انصاری و در توفیق قهری
- نفی وجوب نفس الامری روزه ماه رمضان توسط صاحب جواهر و نقد آن
- نفی سوم الشک در صورت نبودن مانع در آسمان توسط صاحب حدائق و اشکال به آن
- مواضع قبول و رد از کلام میرزای قمی در غنائم
- خلط در کلام شیخ انصاری میان اصطلاح «اجزاء» با معنای لغوی اجزاء در روایات
- لزوم بازنگری در تأسیس قواعد مخالف نص
- لزوم توجه به ارتکازات در بحث اجزاء روزه مستحب از واجب

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
تحلیل و نقد برخی برداشت‌های علما از روایت ابن خلاد

موضوعات فرعی:
نقد تحلیل شیخ انصاری در اجزاء صوم ندبی از صوم رمضان
نقد کلام صاحب جواهر در نفی وجوب نفساالامری روزه رمضان
نقدهایی بر صاحب حدائق و میرزای قمی
لزوم توجه به ارتکازات و بازنگری در تأسیس قواعد خلاف نص

دو احتمال مطرح در «وفّق له»؛ توفیق اختیاری و قهری غیراختیاری

> **عن معمر بن خلاد عن أبي الحسن عليه السلام قال: كنت جالسا عنده آخر يوم من شعبان ولم يكن هو صائما فأتوه بمائدة، فقال: ادن وكان ذلك بعد العصر، فقلت له: جعلت فداك صمت اليوم، فقال لي: ولم؟ قلت: جاء عن أبي عبد الله عليه السلام في اليوم الذي يشك فيه أنه قال: يوم وفق له، قال: أليس تدرون أنما ذلك إذا كان لا يعلم أهو من شعبان أم من شهر رمضان فصام الرجل فكان من شهر رمضان كان يوما وفق له، فأما وليس علة والا شبهة فلا، فقلت: أفطر الآن؟**
>
> **فقال: لا**[1]

کلام در روایت ابن خلاد بود که حضرت فرمودند «فلا». **«فأما وليس علة والا شبهة فلا»؛** این «فلا» در کلام حضرت به اقرب برمی‌گردد که «كان وفق له» است؟ یا «فلا» یعنی «فلا استحباب»؟ یعنی به اصل حکم بر می‌گردد؟ در این جهت بحث‌هایی شد. آن چه که در ذهنم بود را عرض کردم.

در یک جلسه راجع به اشکال ثبوتی که می‌توانند در این باشد، عرض کردم. بعد هم یک جواب مختصری دادم. اما چون آخر مباحثه بود سریع از آن رد شدیم. بعد دیدم چون فرمایش مرحوم شیخ اعظم مربوط به این «وفق له» می‌شود، ولی چون «تفضل» آن ذیل یک روایت دیگری است، به ذهنم آمد که همین الآن مناسب است فرمایش مرحوم شیخ انصاری را در کتاب صومی که از ایشان چاپ شده، عرض کنم.

کلام مرحوم شیخ در این کتاب الصومی که چاپ شده -جلد دوازدهم- دو بخش است. یک بخش آن شرح ارشاد الاذهان علامه است. بخش دیگر آن شرح قواعد علامه است. آن جایی که ما می‌خوانیم همین بخش شرح ارشاد است. مثل سائر مصنفات استدلالی مرحوم شیخ در غیر مکاسب است که نوعاً شرح ارشاد است. در اینجا هم همینطور است. مرحوم شیخ در اینجا مطالبی دارند؛ غیر از اینکه خود بحثش خوب و دقیق است و قابل فکر است، به گمانم زمینه‌ای برای جاهای دیگر فقه است تا ببینیم گاهی استدلالات صغری و کبری در کلاس -به تعبیری مرحوم شیخ تفاوت بادی النظر با نظر بعدی (ثانی النظر) دارد- چه آثاری دارد؛ گاهی چطور فضا به این صورت در می‌آید.

من حالا آدرس‌های آن را عرض می‌کنم. جلوتر هم انشاءالله نگاه کردید. امروز مقصود خودم را برای فرمایش ایشان عرض می‌کنم تا برسیم.

آن روز عرض کردم توفیق دو جور است. وقتی امام علیه‌السلام می‌فرمایند: «یوم وُفّق له/وُفّقت له»، ما دو جور کاربرد توفیق داریم. یکی این‌که توفیقی است از ناحیه خدا برای کار اختیاری مکلف. اما یک توفیقی هم هست که اصلاً ناظر به بخشی است که تحت اختیار مکلف نبوده. یادتان هست که این را عرض می‌کردم؟! گفتم یک وقتی است «وفقت» می‌گوییم تا به ملاقات فلان عالم بروی. مثلاً شنیده یک عالم بزرگی هست که اعلم زمان است. او هم راه می‌افتد و به منزل ایشان می‌رود و دنبال ایشان راه می‌افتد و ایشان را می‌بیند. بعد هم خودش می‌گوید «وفّقتُ» یا دیگران می‌گویند. می‌گویند موفق شدی که به دیدار این عالم بروی. این موفق شدن، موفق شدن برای کار اختیاری است. خدای متعال مبادی کار اختیاری از فکر و نیت و تهیه اسباب و ... فراهم فرموده تا خودش رفته ملاقات را با اختیار خودش انجام داده که توفیق یک کار واجب یا مستحب شاملش شده.

اما عرض کردم یک وقتی است که او برای صله رحم می‌رود، اتفاقا می‌بیند آن عالمی که اعلم زمان است، به آن خانه آمده است. او به قصد او و برای دیدار او نرفته بود اما در اینجا می‌گویند موفق شدی؛ برای دیدار آن عالم «وفقت». در اینجا مقصودشان این نیست که کار خوبی انجام شده است. بلکه یک کاری بود که از تحت اختیار تو بیرون بود؛ از حوزه اختیار تو و تصمیم تو بیرون بود؛ آن چه که خدا اسبابش را فراهم کرده بود با این‌که به تصمیم شما نبود، اما انجام شد. این هم یک توفیق است.

ظاهر روایات باب یوم الشک در «وفقت»، کدام است؟ دومی است. چون او که نمی دانسته. فقط روزه گرفته است. خدای متعال می دانسته که این روزه او موافق با اول ماه واقعی هست یا نیست.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ص۱۵

عدم تناسب امر به قضاء با معنای توقیق قهری غیراختیاری

خب اگر به این صورت است، اشکالی که در روایت ابن خالد هست، این بود که امام فرمودند: «اگر هوا صاف است، فلا». بنا بر اینکه به اقرب و احتمال دوم برگردد، معنای حدیث چه می‌شود؟ «فلا» یعنی «لاوقف له».

6:04

خب حالا اگر بعداً اول ماه معلوم شود، در خصوص روایت ابن خالد ممکن است بگوییم شب بیست و نهم ممکن نبود که ماه را ببینند. چون امام می‌دانستند. در آن سال هلی می‌کن؟ در خصوص این روایت عرض می‌کنم. آن سالی که بعد از ظهر بود و روزه گرفته بود، امام به او گفتند بیا بخور؛ حضرت فرمودند «اما لالعلة و لاشبهة، فلا»؛ می‌گوییم به علم امام معلوم بود که در آن سال ممکن نبود که شب بیست و نهم ما ماه را ببینیم. فوقش شب سیام ماه مبارک، ماه را می‌دیدیم یا سیام تمام می‌شد و می‌دیدیم. این به علم امام بود که عرض کردم در خصوص مورد می‌تواند باشد. اما امام علیه‌السلام که القاء کلی فرمودند؛ در کلیای که امام می‌فرمایند این احتمال هست. یعنی شبی باشد که شب سیام ماه شعبان است، لالعلة و لاشبهة. شرائط هوی به‌گونه‌ای است که ماه را ندیدند. اما اتفاقا ماه مبارک پیش آمد و شب بیست و نهم دیدند. یعنی ماه بیست و هشت روز شد. اینکه در شرائط هوی چیز محالی نیست. مخصوصاً در جایی که سه ماه بیست و نه روزه پشت سر هم باشد. ماه‌هایی که پشت سر هم بیست و نه روزه باشد، ظرافت‌کاری‌های رؤیت‌های آنها تفاوت می‌کند.

خب در این فضا شب بیست و نهم ماه را دیدند. الآن که در این روایت ابن خالد حضرت فرمودند «فلا»، بگوییم یعنی «لاوقف له». «لا وقف له» یعنی الآن که او روزه گرفت با اینکه شب‌های نبود، امام می‌فرمایند قضا کن، فایده‌ای ندارد. چون روزی بود که شب قبل اول ماه مبارک هوا صاف بود، در اینجا اصلاً مصداق «وقف» نیست. چون هوا صاف بود. «اما والعلة والا شبهة» یعنی «والا وقف». می‌گوید بیست و هشت روز شد! من آن روز را گرفته‌ام! می‌گویند خب گرفته باشی. آن روز فایده ندارد تو باید قضاء آن روز را دوباره بگیری.

اشکال ثبوتی این استظهار این‌گونه بود: «وقف» به این معنا که تحت اختیار مکلف نبود. «وقف» یعنی دست تو نبود. دیگری آن «کَون» را به انجام رسانده بود که ماه مبارک بود و واقعا هلال بود. خب چرا این «وقف» برای او نباشد؟ و حال آنکه لسان «وقف» لسان خروج از عهده او است، که یک امر قهری تکوینی است.

تصویر توفیق شرعی به انشاء شارع و تناسب با امر به قضاء

آن روز عرض کردم خب منافاتی ندارد، «وقف»ای که حضرت به این معنای محتمل معنا میکنند را شما به‌معنای «وقف» به انشاء شارع بگیرید. به حکم شرعی. «و الا فلا»؛ باید قضاء آن را بگیرد. حالا اگر آمد و مطابق در آمد، این روزهای را که با ماه مبارک جور درآمده را شارع از او قبول کرده است. میتوانست قبول نکند. پس «یوم وقف له» به انشاء شارع و اجزاء شارع و حکم شارع به اینکه از تو قبول میکنم، است. توفیقی است که متفرع برحکم شرعی است. نه اینکه توفیقی است که متفرع بر انطباق قهری آن روز بر رؤیت هلال واقعی باشد. آن روز این را عرض کردم.

توفیق شرعی در کلام شیخ انصاری و در توفیق قهری

همین وجه سوم را مرحوم شیخ در کتاب الصوم مطرح می‌کنند، به‌نحوی‌که خیال می‌کنیم تا آخر هم سر می‌رسانند.

شاگرد: تا اینجا بحث ثبوتی بود؟ یعنی فرمودید هر دو آن‌ها ممکن است. یعنی ممکن است انطباق قهری باشد و هم ممکن است انطباق شرعی باشد که به توفیق شارع باشد.

استاد: بله، یعنی چون معلوم می‌شود که اول ماه بوده، شارع آن را قبول می‌کند. البته همانطور که مرحوم شیخ می‌خواهند آن را طبق قاعده برگردانند، نباید مجزی باشد. ولی چرا «وفق» صدق می‌کند؟ چون شارع قبول کرده است.

شاگرد: چرا نباید مجزی باشد درحالی‌که شارع این کار را کرده است؟

استاد: حال مرحوم شیخ آن را بیان می‌کنند.

مرحوم شیخ عبارتی دارند: اصل بحث ما که اجزاء است، صفحه ۱۲۱ است.

> **نعم لو نواه مندوبا أجزأ بتفضّل اللّه تعالى كما في الرواية عن رمضان إذا ظهر أنّه أي اليوم منه أي من رمضان إجماعا نصّا و فتوى، و به يخرج عن قاعدة عدم إجزاء المندوب عن الواجب، مع اختلاف حقيقتهما**[1]

«نعم لو نواه مندوبا أجزأ بتفضّل اللّه تعالى كما في الرواية»؛ مجزی است اما نه به‌خاطر این‌که امتثال ماه مبارک است. به‌خاطر فضل خداست که این را از ما پذیرفته است. توفیقی است از ناحیه خدا. نه این‌که توفیقی است از ناحیه انطباق قهری.

«عن رمضان إذا ظهر أنّه أي اليوم منه أي من رمضان إجماعا نصّا و فتوى، و به»؛ به این اجماع، **«يخرج عن قاعدة عدم إجزاء المندوب عن الواجب، مع اختلاف حقيقتهما»؛** مندوب و واجب دو حقیقت هستند. یک حقیقت نیستند. ممکن نیست که در جای دیگری بنشینند. می‌گوید «بتفضّل اللّه یجزی المندوب عن الواجب». این نتیجه دو-سه صفحه قبل است. این را نگاه کنید.

همین را که الآن خواندم، بحثش از صفحه ۱۱۵ شروع می‌شود. وسط صفحه ۱۱۵ است. از ۱۱۵ تا ۱۲۱ مطالبی را می‌فرمایند که همه این‌ها برای یک کلمه مقدمه شده بود؛ این‌که مجزی نیست و قاعده این است. پس تفضل خدای متعال است.

[1] كتاب الصوم ص١٢٢

نفی وجوب نفس الامری روزه ماه رمضان توسط صاحب جواهر و نقد آن

12:38

همانی که مرحوم جواهر در صفحه ۲۱۲ فرمودند. فرمودند دو قول است. اگر به این صورت نیت کند، مجزی هست یا نیست؟ بگوید «ان کان من رمضان فمن رمضان و واجب، ونیت الوجوب. و ان کان من شعبان فنویت الندب»، فرمودند دراینصورت اختلاف است. برخی فرمودهاند مجزی است و برخی فرمودهاند مجزی نیست.

> **أما لو صامه على انه إن كان من شهر رمضان كان واجبا وإلا كان مندوبا ف- قيل والقائل الشيخ في الخلاف والمبسوط والعماني وابن حمزة والفاضل في المختلف والشهيد في جملة من كتبه : يجزي عن رمضان إذا صادفه وقيل والقائل الشيخ في باقي كتبه وابن إدريس والمصنف وأكثر المتأخرين لا يجزي عنه وعليه الإعادة ، وهو الأشبه**
>
> **[1]**

«...لایجزی و هو الاشبه»؛ یعنی معلوم شد که ماه مبارک است، باز هم مجزی نیست. محقق فرمودند «هو الاشبه». در توضیح آن، صاحب جواهر فرمایشاتی دارند که دنبالهٔ آن مطالب خوبی میآید. ولی وقتی توضیح میدهند، میفرمایند:

> **و لا ينافيه كون ذلك اليوم من رمضان ، فان الوجوب انما يتحقق إذا ثبت دخوله لا بدونه ، والوجوب في نفس الأمر لا معنى له[2]**

«و لا ینافیه کون ذلک الیوم من رمضان، فان الوجوب»؛ همانی که گفت ان کان من رمضان، **«انما یتحقق إذا ثبت دخوله لا بدونه، والوجوب فی نفس الأمر لا معنی له»؛** بگوییم یک وجوب نفس الامری داریم. کجا داریم؟! چه داریم؟! باید ثابت شود که ماه مبارک آمد.

«والوجوب فی نفس الأمر لا معنی له»؛ ببینید این استدلال جلو میرود. همینجا شما این سؤال را مطرح کنید و بگویید: همین جایی که شما میگویید به این صورت نیت کرده و وجوب نفس الامری معنا ندارد، اگر اتفاق بیافتد که در همین روزی که او مردد روزه گرفته، دیگران روزه نگرفتهاند اما شب بیست و نهم ماه دیده شد؛ یعنی معلوم میشود که دیگران بیست و هشت روز

از ماه مبارک را روزه گرفته‌اند. اگر ما شب بیست و نهم ماه را دیدیم، شما به او می‌گویید که یک روز را قضاء کن یا نه؟! آن‌جا دارید می‌گویید «علیه الاعادة»، آن‌هایی هم که روزه نگرفته‌اند معلوم است که به آن‌ها می‌گویید باید اعاده کنند. خب با این‌که برای وجوب نفس الامری معنایی نیست، به او می‌گویید که قضاء کن؟! یعنی آدم می‌بیند کلمه «و الوجوب فی نفس الامر لا معنی له» با مجموع مرتکزات متشرعه، جور نیست. آن که در شب بیست و نهم دید، همه شما می‌گویید فایده ندارد، ماه که بیست و نه روزه نمی‌شود. باید قضا کنم. یعنی باید وجوبی که نبود را قضاء کنم؟! «اقض ما فات»؛ وقتی وجوب نفس الامری نیست چه فوتی شده؟! ولی همه می‌گویید «اقض». معلوم می‌شود که این حرف درست نیست. این‌که شما می‌گویید «یتحقق»، تحقق انواعی دارد. یک وجهی از تحقق که انواعی از فعلیت را دارد و به هر کسی هم که می‌گویید می‌گوید درست است، فان الوجوب انما یتحقق؛ تحقق یعنی فعلیت؛ یعنی «ان الوجوب یصیر فعلیا اذا ثبت دخوله». درست هم هست. اما یعنی هیچ مرتبه‌ای از وجوب نفس الامری نیست؟! انطباق قهری موضوع و تحققش نیست، این دلالت ندارد... . با این می‌خواهند آن را جواب بدهند.

---

[1] جواهر الكلام ج۱۶ ص۲۱۲

[2] همان

نفی یوم الشک در صورت نبودن مانع در آسمان توسط صاحب حدائق و اشکال به آن

کما اینکه همینطور چیزی را در حدائق صفحه چهل و دوم فرمودند: ایشان که تنبیهان را می‌گویند؛ قبلاً از تنبیه اول صحبت کردیم؛ صفحه چهل و دوم می‌فرمایند:

> **و هذا هو الذي وردت الاخبار باستحباب صومه و انه ان ظهر من شهر رمضان فهو يوم وقوع له. و اما لو كان هلال شعبان معلوما يقينا و لم يدع أحد الرؤية ليلة الثلاثين منه و لم تكن في السماء علة مانعة من الرؤية فإن هذا اليوم من شعبان قطعا و ليس هو بيوم شك**[1]

«و اما»؛ ببینید مفاد حدیث ابن خالد را چطور خلاصه می‌کنند: **«اما لو كان هلال شعبان معلوما يقينا»؛** اول ماه شعبان برای ماه روشن شده است. **«و لم يدع أحد الرؤية ليلة الثلاثين منه»**؛ کسی پایان ماه شعبان را ادعا نکرده است. **«و لم تكن في السماء علة مانعة من الرؤية»؛** اگر اول ماه شعبان معلوم باشد و شب سیام هم رسیدیم و احدی ادعا نکرد و در هوا هم ابر نبود، **«فإن هذا اليوم من شعبان قطعا و ليس هو بيوم شك»؛** ببینید! همین سؤالی که از صاحب جواهر کردم همینجا هم هست. شما می‌گویید **«فان هذا اليوم من شعبان قطعاً».** سؤال: حال در همین شرائط وقتی ماه مبارک پیش آمد، شب بیست و نهم ماه را دیدند. خود شمای صاحب حدائق چه می‌گویید؟ می‌گویید باید قضا کند. خب چطور چیزی که قطعاً از شعبان است را باید قضا کند؟! این قطعیت، قطعیت در وظیفه فعلیه و ظاهریه است. اینها به قدری ظریف است که با هم مخلوط می‌شود. اگر این ظرافت‌کاری‌ها جدا شود نتیجه این نمی‌شود.

---

[1] الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة ج۱۳ ص۴۲

مواضع قبول و رد از کلام میرزای قمی در غنائم

تا یادم نرفته این را هم عرض کنم: نسبت به فرمایش صاحب قوانین در غنائم عرض کردم که به ذهن، راجح می‌آید، ولی همه موضع‌گیری‌های ایشان را عرض نکرده بودم. فقط اصل موضع گیری ایشان را در مقابل محل نزاعی که صاحب حدائق و شهید فرمودند، عرض کردم. و الا به نظرم در الامر الثالث غنائم بود؛ در آن جا ایشان به میدان روایات می‌روند. تعارض می‌اندازند. با بیاناتی که چند جلسه قبل عرض کردم، اصلاً تعارضی پیش نمی‌آید. بیان ایشان بیان معارضه‌ای است که به آن نیازی نیست. بعد از اینکه التحقیق را در غنائم فرمودند وقتی به صفحه ۳۳۹ می‌رسند، می‌فرمایند:

«[الأمر] الثالث: في ذكر الآثار التي ذكرها المفيد»؛ سه حدیث می‌آورند و بعد می‌فرمایند:

> **و أنت خبير بأنّ هذه الأخبار مع سلامتها لا تعارض بها الأخبار المتواترة المعتبرة، فلعلّ المراد بها المنع عن صيامها لقصد احتياط إدراك رمضان لكمال بُعده، و لكن يلزمه بقاء الاستحباب لأجل أنّه من شعبان أو آخر شعبان، و لا أقلّ من أجل أنّه صوم؛ لعدم المنافاة، فلا وجه للإفطار و الأمر بالإفطار كما يستفاد من تلك الأخبار[1]**

ببینید لسان ایشان برقراری معارضه هست و بعد هم لسان، میل به طرح دارد. اینها یادم می‌آید. چون عرض کردم فرمایش ایشان، راجح است، آن جایی که با عرائض من جور نیست، معلوم است. الآن ایشان معارضه می‌اندازند.

«و أنت خبير بأنّ هذه الأخبار مع سلامتها»؛ یعنی ولو سلمنا، **«لا تعارض بها الأخبار المتواترة المعتبرة»؛** یعنی اینها با هم معارض هستند. زور ندارند که مقابل آنها قرار بگیرند. یکی از آنها روایت ابن خالد است. دو مورد دیگر همان روایاتی است که حضرت فرمودند اگر هوا صاف است، فلا تصم؛ روزه نگیر. امر به افطار می‌کنند. بعد عبارت میرزا این است:

«فلعلّ المراد بها المنع عن صيامها لقصد احتياط إدراك رمضان لكمال بُعده، و لكن يلزمه بقاء الاستحباب لأجل أنّه من شعبان»؛ تا اینجا قبول است. ولی معارضه آن قبول نیست. من قبلاً بقاء استحباب را عرض کرده بودم.

«و لا أقلّ من أجل أنّه صوم؛ لعدم المنافاة، فلا وجه للإفطار و الأمر بالإفطار كما يستفاد من تلك الأخبار»؛ فلا وجه للافطار و لا الامر بالافطار، میل به طرح مفاد آن دو روایت است. و حال آنکه با بیانی که عرض کردم چرا امر وجهی ندارد؟! هر امری برای خودش و در مقام خودش هست. من قبلاً وجوه آن را عرض کردم. هیچ مانعی ندارد که بگوییم چرا «لا وجه للامر بالافطار»؟! منافاتی ندارد. هر کدام در محلش قرار می‌گیرد. بنابراین امر ثالثی که میرزا در

غنائم فرمودند با معارضه و با طرح اینها، نیازی به آن نیست.

---

[1] غنائم الأيام في مسائل الحلال و الحرام، ج۵، ص: ۳۳۹

خلط در کلام شیخ انصاری میان اصطلاح «اجزاء» با معنای لغوی اجزاء در روایات

جناب شیخ اعظم در صفحه ۱۱۵ فرمودند:

> **و اعلم أنّ المشهور أنّه لا يقع في رمضان صوم غيره لأنّ صحّة غيره فيه لا يتصوّر إلّا في المسافر، و سيجيء عدم جواز الصوم للمسافر مطلقا، و أمّا لو جوّزناه له مطلقا أو في بعض أفراده فلعموم قول الصادق (عليه السلام): «الصائم في شهر رمضان في السفر كالمفطر فيه في الحضر. [ثم قال] إنّ رجلا أتى رسول اللّه (صلّى اللّه عليه و آله و سلم) فقال: يا رسول اللّه أصوم شهر رمضان في السفر؟فقال: لا. فقال: يا رسول اللّه إنّه عليّ يسير. فقال رسول اللّه (صلّى اللّه عليه و آله و سلم): إن اللّه تعالى تصدّق على مرضى أمّتي و مسافريها بالإفطار في شهر رمضان، أ يحبّ أحدكم إذا تصدّق بصدقة أن تردّ. فإنّ ظاهر الرواية- سيّما ذيلها- كون أصل الإفطار في شهر رمضان للمسافر عزيمة. و أوضح من ذلك دلالة خصوص المرسلة المعلّلة لصوم مولانا الصادق... [1]**

«و اعلم أنّ المشهور أنّه لا يقع في رمضان صوم غيره»؛ صوم غیر آن در ماه مبارک درست نیست. از اینجا شروع می‌فرمایند. جایی از عبارت که مقصودم می‌باشد را عرض می‌کنم.

> **22:21**

اصل بحث این است که آیا در خود ماه مبارک روزهای از غیر ماه مبارک واقع می‌شود یا نه؟ همه شما مسأله آن را می‌دانید. مثلاً مسافر است. روزه ماه مبارک بر او واجب نیست. می‌گوید حال که روزه ماه مبارک بر من واجب نیست، قصد روزه مستحبی می‌کنم. یا قضاء ماه مبارک قبلی را قصد می‌کنم. یا کفاره را قصد می‌کنم. این می‌شود یا نمی‌شود؟ می‌گویند نه، لایقع في رمضان صوم غيره. اصلا نمی‌شود.

«لأنّ صحّة غيره فيه لا يتصوّر إلّا في المسافر، و سيجيء عدم جواز الصوم للمسافر مطلقا، و أمّا لو جوّزناه له مطلقا أو في بعض أفراده»؛ اگر گفتیم صوم ماه مبارک بر مسافر واجب نیست ولی او می‌تواند در ماه مبارک روزه بگیرد. در اینجا چطور؟ می‌گویند باز هم

روزهای که می‌گیرد درست نیست. چرا؟**«فلعموم قول الصادق (علیه السلام): الصائم في شهر رمضان في السفر كالمفطر فيه في الحضر. [ثم قال] [ثم قال] إنّ رجلا أتى رسول اللّه (صلّى اللّه عليه و آله و سلم) فقال: يا رسول اللّه أصوم شهر رمضان في السفر؟فقال: لا. فقال: يا رسول اللّه إنّه عليّ يسير»؛** شما می‌گویید چون بر مسافر سخت است، روزه نگیرد اما برای من راحت است. اجازه بدهید که روزه بگیرم.

«فقال رسول اللّه (صلّى اللّه عليه و آله و سلم): إن اللّه تعالى تصدّق على مرضى أمّتي و مسافريها بالإفطار في شهر رمضان، أ يحبّ أحدكم إذا تصدّق بصدقة أن ترد عليه»؛ وقتی خود شما صدقه‌ای را می‌دهید، اگر آن را برگردانند خوب است؟! پس وقتی خدا صدقه داده نگو «علیّ یسیر». لذا صدقه را برنگردان و روزه را نگیر.

«فإنّ ظاهر الرواية- سيّما ذيلها- كون أصل الإفطار في شهر رمضان للمسافر عزيمة»؛ یعنی باید افطار کند. وقتی باید افطار کند قهرا نمی‌تواند روزه دیگری را بگیرد و نهی هم شامل حالش می‌شود.

بعد می‌فرمایند: **«و أوضح من ذلك دلالة [1] خصوص المرسلة المعلّلة لصوم موالان الصادق...»؛** ببینید در پاورقی مفصلی که در صفحه ۱۱۶ دارم، به ذهنم می‌آید شاید مثلاً دوبار نوشته شده است. در برخی از نسخه‌ها یکی از آن‌ها نوشته شده و در برخی از نسخه‌ها عبارت تحریر شده و به نحو جدیدی آمده است. چندبار به ذهنم آمد که اگر مرحوم شیخ این‌ها را درس مفصلی می‌دادند، از این مختارشان عدول می‌کردند و در آخر کار والانصافی می‌گفتند. خودشان هم می‌گویند؛ به‌خاطر سه-چهار امر صغری و کبرای کلاسیک، دست از بادی النظر و امر ارتکازی روشن برمی‌دارند و روایت را کنار می‌گذارند. خب آن‌ها باید سر برسد تا این فرمایش ایشان سر برسد. من این سه-چهار تا را عرض می‌کنم، ببینید. در پاورقی این عبارت را دارند:

> **لكن نقول: إنّ ظاهر الدليل المذكور- أعني قوله (عليه السلام) في الأخبار المستفيضة: «و إن كان من رمضان فيوم وفّق له»- يدل على أنّ الواقع منه نفس صوم رمضان، لا أنّ صوم غير رمضان يصير بدلا عن صوم رمضان، فدلّ على أنّ نيّة الغير لا تقدح في وقوع صوم رمضان، إذا وقع أصل الصوم لداعي مطلوبيّته في ذلك اليوم، و إن كان عنوان المطلوب في الواقع مخالفا لعنوانه باعتقاد المكلّف، إلّا أنّ ظاهر قوله: «يوم وفّق له»- في الأخبار- معارض بقوله (عليه السلام)- في بعضها الآخر-: «أجزأ عنه» فإنّ ظاهره المغايرة و البدليّة**
>
> **[2]**

این «لکن نقول» همینی است که من عرض می‌کنم، موافق ارتکاز همه ما است. مرحوم شیخ هم می‌گویند. اما بعد می‌گویند چه کنیم که ولو به این صورت است اما قرائنی داریم که باید از این ارتکاز دست برداریم. مطالب مهمی هم مطرح می‌کنند. ما هم باید طلبگی برسیم و ببینیم افادات مرحوم شیخ به چه صورت است.

«لكن نقول»؛ فعلاً اینجا خوب است. **«إنّ ظاهر الدليل المذكور- أعني قوله (عليه السلام) في الأخبار المستفيضة: «و إن كان من رمضان فيوم وفّق له»- يدل على أنّ الواقع منه»؛** روزهای که به‌عنوان ماه شعبان گرفت؛ طبق اجماع و اخبار مستفیضه و محملی که مشهور برای اخبار آوردند؛ فرض می‌گیریم دقیقاً نیت صوم شعبان کرد، آن جایی که محل اجماع است را فرض می‌گیرم، حضرت فرمودند «وفق له»، ظاهر ارتکاز آن‌ها چیست؟ **«ان الواقع منه»؛** این روزه‌ی

مندوب ظاهری او که نیت شعبان کرد و بعد معلوم شد که ماه مبارک بوده، **«نفس صوم رمضان»؛** این روزهای که این آقا گرفته ظاهرش ندب بوده. «وفق له» یعنی او واقعاً روزه ماه مبارک را گرفته است. خب این موافق ارتکاز همه است. یعنی وقتی می‌گویند «وفق»، وقتی می‌گویند دیگر قضا ندارد، یعنی خب روزه ماه مبارک که واجب بود را گرفتی، ولو نمی‌دانستی. می‌فرمایند ظاهرش این است.

«لا أنّ صوم غير رمضان يصير بدلا عن صوم رمضان»؛ بدل نیست، خودش است. و لذا قضا هم ندارد. **«فدلّ على أنّ نيّة الغير لا تقدح»؛** این برای بحث خودشان است و من الآن آن را بسط نمی‌دهم.

تا آن جایی که می‌فرمایند: **«الا أنّ ظاهر قوله: «يوم وفّق له»- في الأخبار- معارض بقوله (عليه السلام) في بعضها الآخر»؛** از اینجا مرحوم شیخ می‌خواهند «وفق»ای را معنا کنند که همین سه تشکیکی که ابتدا عرض کردم، در کار می‌آورند.

می‌فرمایند ما سه مطلب مهمی داریم که چراهای نداریم بگوییم روزهای که گرفت، اصلاً روزه ماه مبارک نبود. خدا در حق او لطف می‌کند و می‌گوید من به جای روزه ماه مبارک از تو می‌پذیرم. این حاصل فرمایش ایشان است. یعنی کاملاً از ارتکاز بدوی فاصله گرفتند. چرا؟ به سه دلیل. « **معارض بقوله عليه السلام في بعضها الآخر: «أجزأ عنه»»؛** می‌گویند اگر نیت ماه شعبان کرد و روزه را گرفت، بعد روشن شد که از ماه رمضان بوده، «اجزأ عنه». اجزاء در کجا به کار می‌رود؟ درجایی‌که چیزی بدل چیز دیگر شود. و الا اجزاء معنا ندارد. **«معارض بقوله (عليه السلام) في بعضها الآخر»؛** اینجا می‌گوید «وفق»، آن جا می‌گوید «اجزأ عنه».

«**اجزأ**» چیست؟ **«فإنّ ظاهره المغايرة و البدليّة»؛** یعنی این روزه، روزه ماه مبارک نبود ولی «اجزأ». یعنی از آن مجزی بود.

شاگرد: معلوم نیست مراد از «اجزأ» این باشد.

استاد: اجزاء دو تا بود، اجزاء امر ظاهری از واقعی و اجزاء امر اضطراری از امر اختیاری. هر دوی اینها هم بدل است.

شاگرد: در اصول همین بود. ظاهراً در اصول همین بوده که ذهن ایشان را برده.

استاد: بله، به ذهن من هم همین آمد. ذهن شریف ایشان در اصول بوده و دیدند که اجزاء همین است. اجزاء امر ظاهری از واقعی و اجزاء امر اضطراری از امر اختیاری. بعد من با وسائل امروز آمدم و «اجزأ» را در روایات دیدم. تعبیر «اجزأ» در لسان اهل البیت علیهم‌السلام مفصل به کار رفته. و مواردی کاملش‌مس دارد که بدل نیست. مثلاً اگر بر کسی چند غسل باشد، جنابت، حیض، مس میت، وقتی یک غسل می‌کند، مجزی است. «یجزیه» یعنی این بدل از آن‌ها است؟! خود آن مأمور به نیست؟! در اینجا کجا این احتمال را می‌دهند؟! بالای صد مورد بود که در روایات خیلی روشن بود.

> 31:04

مثلاً می‌خواهد مسح رأس بکند. لو مسح بعض راسه ولو بقلیل اجزأ عنه؛ یجزیه. خیلی موارد بود. بالای صد مورد. این «یجزیه» یعنی مسح کم، بدل از مسح مأمورٌ به است؟! خود مأمورٌ به نیست، بدل آن است! چون حضرت فرمودند: «اجزأ»؛ مجزی است. مجزی یعنی چه؟ کلمه مجزی به وفور در روایات آمده به معنای کفایت. وقتی به‌معنای کافی است، لذا به کاربرد آن نگاه می‌کنیم. اگر می‌گوییم تو تیمم کردی کافی است، یجزی. یعنی کافی از وضو و امر اختیاری است. کفایت، تا کجا به کار برود. منظور این‌که این اولین استدلال مرحوم شیخ است. معارضه هم می‌گوید؛ یعارض. این‌که اجزأ

داد بر مغایرت است. درحالی‌که اصلاً به این صورت نیست بلکه به‌معنای کافی است. یعنی مظنه این بوده که وقتی جاهل بوده، به او چه بگویی‌م؟ به او می‌گویی‌م کافی است. یعنی ولو جاهل بودی و نیت شعبان کردی، اما وقع فی محله. یعنی همان تعبیری که امام فرمودند «ان الفرض وقع علی الیوم بعینه». آن چه که واجب ماه مبارک بود بر امروز صدق کرده است.

سه دلیل مهمی است که مرحوم شیخ این‌ها را مقدمه می‌کنند تا از آن ارتکاز و بادی النظر دست بردارند. این اولین آن‌ها است که «اجزأ» داد بر مغایرت است. پس این روزی که گرفته روزه ماه مبارک محسوب می‌شود.

شاگرد: لغت هم با این معنا مساعدت می‌کند. مثلاً العین گفته «اجزأت الشیء ای کفانی».

استاد: احسنت، کفایت می‌کند. این برای من مجزی است، یعنی کافی است. اصلاً معنا «اجزأ»، کفایت است. در جامع الاحادیث «اجزأ» را با الف بزنید، فقط هم در بخش حدیث بزنید، می‌بینید که چقدر حدیث می‌آید. مثلاً یک غسل مجزی است و ... . موارد خیلی زیادی بود. در فقه الرضا، در سائر کتب و در کافی شریف شاید بالای پنجاه مورد بود. سائر موارد و مشتقات آن هم جای خودش. هر کدام از آن‌ها را که نگاه می‌کنید روشن بود که «اجزأ» داد بر مغایرت نیست. موردش مهم است. ولی شیخ فرمودند «فان ظاهره المغایرة و البدلیة». این اولین دلیل بود.

دلیل دوم؛

> **و أظهر من ذلك قوله (علیه السلام)- في بعضها-: «أجزأ عنه بتفضّل اللّه تعالی و بما وسّع علی عباده، و لو لا ذلك لهلك الناس»[3]**

«بتفضّل اللّه»؛ یعنی این امتثال مأمورٌبه نبود. از فضل خدا بود که خدا این را به جای مأمور به قبول کرد. شیخ می‌فرمایند اگر واقعاً مأمورٌبه بود که نیازی به فضل نیست. نمازش را خوانده بگویند که به فضل است! اینجا که جای فضل نیست. وقتی واقعاً مأمورٌبه نیست آن وقت می‌گویند خدا بدلش را به فضلش از تو می‌پذیرد. این هم دلیل دوم برای اینکه عدول کنیم از اینکه آن روزه ای که به نیت شعبان گرفته واقعاً خود مأمورٌبه است. تعبیر ایشان این بود: «یدل علی أنّ الواقع منه نفس صوم رمضان، لا أنّ صوم غیر رمضان یصیر بدلا عن صوم رمضان».

شاگرد: با اولین دلیل فرق ماهوی نداشت؟ هر دوی آن‌ها بحث اجزاء بود، فقط در اینجا گفتند که تفضل بود.

استاد: بله، قرائنی را می‌آورند که «اجزأ» مغایرت است. تفضل، مغایرت را می‌آورد. اگر عین آن بود که فضل معنا نداشت.

سومی؛

> **و أظهر من ذلك تعجّب الراوي عن حكم الإمام بالإجزاء و قوله: «و كيف يجزي (علیه السلام) في شعبان في السفر، و إفطاره في رمضان، معلّلا بأنّ شهر رمضان عزم من اللّه فيه الإفطار[4]**

«و أظهر من ذلك تعجّب الراوي عن حكم الإمام بالإجزاء و قوله»؛ قول راوی که **«و كيف يجزي (عليه السلام) في شعبان في السفر، و إفطاره في رمضان»؛** حضرت فرمودند روزه گرفته‌ای و مجزی است. او چه گفت؟ گفت روزه مستحب چطور می‌تواند از واجب مجزی باشد؟! بعد حضرت چه کار کردند؟ به تعبیری مرحوم شیخ می‌فرمایند: حضرت تعجب او را تقریر کردند؛ **«مع أنّه (عليه السلام) قرّر الراوي في تعجّبه».**

پس سومی این است: راوی تعجب می‌کند و می‌گوید روزه مستحب؟! ماه شعبان گرفته و اصلاً نیت وجوب نکرده، چطور از واجب مجزی باشد؟! خب این تعجبی است ناشی از بسیاری از مبادی. ما که طلبه بودیم و مشغول رفت‌وبرگشت بودیم، مبادی فکر او که چرا او این را گفته، نسبتاً در ذهن‌ها واضح است. مرحوم شیخ این را یک تعجب به حق می‌گیرند. جلوتر هم می‌روند و می‌گویند امام هم قبول کرده‌اند که راست می‌گوید؛ حرف او را قبول کرده‌اند. بعد هم می‌گویند: مرکوز عقلاء همین است. اما آیا واقعاً به این صورت است؟!

---

[1] کتاب الصوم ۱۱۵

[2] همان

[3] همان

[4] همان

لزوم بازنگری در تأسیس قواعد مخالف نص

از چیزهایی که در خاطرات طلبگی من قاصر الذهن هست، این است که واقعاً یک مدتی حسابی به شک افتادم. این بود که به مواضعی میرسیدم و میگفتند قاعده این است. نص، خلاف قاعده است و نقتصر علی موردہ. این را دیدهاید؛ خیلی پیش میآید. مواردی بود، وقتی بیشتر تأمل شد، وقتی دو-سه مورد هم واضح شد، دیگر به شک میافتیم. میدیدیم اتفاقا برعکس است. آن چه که نص میگوید، موافق قاعده است؛ بلکه قاعدهای که ما در کلاس درست کردهایم مطابق قاعده نیست. این خیلی جالب است که آدم لمس کند. خب چرا میگوییم نص خلاف قاعده است؟! نص خلاف قاعده یعنی مئونه تعبدی دارد میبرد. و حال آنکه در بسیاری از موارد وقتی به نص توجه میکنیم، میبینیم اعقل العقلاء دارد میگوید. نخواستهٔ بگوید من هستم که میگویم؛ خلاف قاعده هم هست، خب باشد. چون مولی هستم. نه، بلکه میگویی اگر من در نظر شما خلاف قاعدهای میگویم چون اعقل هستم. اینکه اعقل هستم یعنی اگر شما هم به آن فکر کنید میبینید همینی که من میگویم در محلش هست. نمیگویی نقتصر علی موردہ و... .

باید خودتان به این برسید. این از آن هایی است که من عرض حال کردم. اگر شما چندین مورد با این برخورد کنید میفهمید که من چه عرض میکنم. در ذهنیت طلبگی من این پیش آمد. و لذا سائر مواردیکه میگویند نص خلاف قاعده است، ما حساس میشدیم که فکر کنیم و ببینیم آن قاعده از کجا آمده است. چرا ما این را گفتیم؟ چرا میگوییم قاعده این است. آیا قاعده این هست یا نیست؟ تأسیس قاعده و اصل روی مبنای خودش بوده یا نه.

الآن در اینجا اینچنین است. او میگوید «لایجزی». من عبارت مرحوم شیخ را بخوانم:

> **فظهر من ذلك أنّ المركوز في أذهان العقلاء: عدم كفاية ما دون به غير الفرض عن الفرض، و أنّ الحكم بالإجزاء في يوم الشك شيء ورد به التعبّد، فقوله (عليه السلام): «يوم وفّق له» يراد: التوفيق له من حيث رضا الشارع ببدليّته عن الفرض، و خصوص المرسلة المعلّلة ..**
>
> **إلى آخر ما ورد في المتن[1]**

«فظهر من ذلك أنّ المركوز في أذهان العقلاء: عدم كفاية ما دون به غير الفرض عن الفرض»؛ مثلاً وا نیت ماه شعبان کرده، نمیتوانند از ماه مبارک باشد. **«و أنّ الحكم بالإجزاء في يوم الشك شيء ورد به التعبّد»؛** من با این «تعبد» کار داشتم. از آن وقت تا حالا هم برای همین خواندم. تعبد یعنی چه؟ یعنی «وقف»ای است که پشتوانهٔ آن انشاء شارع است. فضل شارع است، تعبد شارع است. چون شارع تعبدا این بدل را از ما پذیرفته، میگوییم «وقف». نه صرف انطباق قهری به اینکه این ماه مبارک باشد. این اجزاء نه بهخاطر انطباق قهری است، بلکه «أنّ الحكم بالإجزاء في يوم الشك شيء ورد به التعبّد بتفضل الله».

شاگرد: این را در یوم الشک می‌گویند یا آن جایی که برای خصوص شعبان نیت کرده؟ حتی می‌گویند یوم الشک هم خلاف ارتکاز است؟

استاد: بله، ببینید یوم الشک بوده و او فرض نیت ماه شعبان کرده؛ خودشان هم فرمودند:«اجماعا، نصا و فتوا». قبلاً عرض کردم که اجماعش بسیار قوی بود. فرمودند «به یخرج عن قاعدة اجزاء المندوب عن الواجب مع الختلاف حقیقتهما». قبلش هم گفتند «تفضل»است. «ولو نواها مندوبا اجزأ بتفضل الله»، نه به‌خاطر این‌که مندوب است. لذا عرض کردم این جمله آخر، خلاصه دو-سه صفحه قبلش است.

> 40:58

شاگرد: می‌خواستم بگویم مندوب، می‌تواند دو نوع مستحب باشد، یکی از حیث این‌که شعبان است و نیت شعبان می‌کنم و بعد معلوم می‌شود که رمضان بوده. یکی هم این است که مستحب است که صوم یوم الشک را روزه بگیری. ولی نیت قطعی نکنی. می‌گویی من روزه می‌گیرم هر کدام بود. ایشان کدام را می‌گویند؟

استاد: عبارت ارشاد این است: لایجوز صوم یوم الشک بنیة رمضان، ولا بنیة الوجوب علی تقدیر الوجوب، و الندب ان لم یکن. بعد می‌گویند «ولو نواها مندوبا»؛ همان یوم الشک است. یعنی نه تردید انداخت و نه نیت ماه مبارک کرد. همانی که مورد اجماع است. «ولو نواه مندوبا اجزأ»؛ اجزائی است که روایات «وقف» می‌گوید یعنی ماه مبارک را گرفته‌ای. اما ایشان می‌گویند نه، یعنی ماه مبارک را روزه نگرفته‌ای، بتفضل الله تعالی این جای مأمور به و ماه مبارک است. «بتفضل الله کما فی الروایة و به یخرج عن قاعدة عدم اجزاء المندوب عن الواجب».

شاگرد: ظاهراً فرمودید در شیعه کسی با این تردید مشکلی ندارد، مگر مرحوم مفید. در شیعه همه قائل به استحباب شده‌اند.

استاد: نه، اجزاء را که مفید هم قبول دارد.

شاگرد: اجزاء منظورم نیست. فرمودید برخی از اهلسنت می‌گویند حرام است و برخی می‌گویند مکروه است، ولی در شیعه همه می‌گویند مستحب است. الآن در اینجا که خواندید تردید را معنا می‌کرد؟

استاد: تردید را که گفتند مجزی نیست. ببینید صحبت سر استحباب نیست که مفید را بگویید. مفید هم اجزاء را قبول دارند. این‌که مکروه را گفته‌اند، در اصل اجزاء، شریک بوده‌اند. «ولو نواه مندوبا اجزأ»؛ دیگر مجزی است.

با این حساب الآن می‌فرمایند که تعبد به آن وارد شده است.

شاگرد۲: جواب امام درست برعکس تقریری است که شیخ می‌فرمایند.

استاد: بله، حال می‌رسیم. فعلاً به فرمایش ایشان برسیم. طوری نباشد که در تصور فرمایش ایشان کم بگذاریم و چیز دیگری بفهمیم. ببینیم مقصود شریف ایشان چیست.

«فقوله (علیه السلام): «یوم وفّق له» یراد»؛ توفیق سوم این است: **«التوفیق له من حیث رضا الشارع بدلیّته عن الفرض»**؛ پس «وفق له» به این معنا نیست که ماه مبارک موفق شد انجام بدهد، چون ماه مبارک که موفق نشده، بلکه «وفق» به رضایت شارع. این سه تا مسأله شد که مرحوم شیخ به‌خاطر این سه مسأله از ظاهر روایات «وفق» که خود ماه مبارک هست،

فاصله گرفتهاند.

---

[1] همان ۱۱۷

لزوم توجه به ارتکازات در بحث اجزاء روزه مستحب از واجب

ببینید هر کدام از این سه تا –اجزاء صوم ندب از فرض- مرکوز عقلاء چه چیست؟ مرکوز عقلاء این است: «عدم كفايۀ ما نوى به غير الفرض عن الفرض». خب آیا مرکوز عقلاء این است؟! مرکوز عقلاء این است که اگر واجب را نمیدانست و نیت غیر از آن را کرده، لایجزی؟! آن چه که مرکوز عقلاء است اگر به شرط لا است، قبول داریم. این مکلف میگوید من این مستحب را میگیرم، اگر بفهمم واجب است، نه، یعنی من تنها مریدِ مستحبات هستم. اگر بفهمم واجب است، آن را نیت نمیکنم. به این نیت میگوییم نیت ندب به شرط لا از وجوب. خب اگر این باشد مشکلی نیست.

شاگرد: در خمس هم به همین صورت است. یعنی خمس به گردنش هست و اطلاعی ندارد. از طرفی صدقه مستحبی به یک فقیری میدهد، معمولاً قائل به عدم اجزاء میشوند. میگویند به نیت خمس نبوده است.

استاد: اما همان جا زیاد میگویند که به قصد وظیفه فعلیه بدهید. آن جا بشرط لا نیست.

> 46:19

شاگرد: به قصد صدقه داده ...

استاد: میدانم، اما اگر بعداً بفهمد من میخواستم با کار ندبی بیست تومان به دست بیاورم و حال آنکه به گردن من صد تومن بود و مقابلش هم چوب بود، راضی نیست؟! یعنی چه بشرط لا ؟! یعنی نوعاً در صد مورد، نود و نه مورد متعارفش، هیچکدام از اینها به شرط لا نیست. یعنی وقتی در مسیر بندگی خدا نیت یک امری میکنند، امر او را در این مسیر میخواهد. اگر بفهمد امر بالفعل خدا اشد از این است، میگوید نه، من اشد را انجام نمیدهم.

شاگرد: میخواهم این ارتکاز عقلاء در دو جا به دو صورت جواب میدهد. الآن در خمس به این صورت جواب میدهند که چون عمل عبادی است و نیت جزء مقوم عمل عبادی است. ممکن است آنها به این صورت بگویند که عقلاء بین خودشان تعبد ندارند. اگر عقلاء هم تعبد را تصور میکردند همین را میگفتند.

استاد: حالا همینجا سؤال من این است: معقول است که بگویی من این را به قصد امر فعلی میگویم؟ ان کان الصدقۀ، فبها و اگر هم واقعاً خمس به گردن من است، خمس باشد. این محال است یا ممکن است؟ قدم به قدم جلو برویم.

شاگرد: محال است. چون تعبد را انجام نداده است. تعبد این است که ببین مولی چه می‌خواهد و شما با همان تعبد انجام بده.

استاد: می‌گویی همانی که مولی می‌خواهد که نزد مولی معین است.

شما حتماً عبارت مرحوم شیخ را ببینید. من گمانم این است و به ذهن قاصرم این می‌آید که اگر شیخ اینجا را درس مفصلی می‌دادند و با شاگردانشان رفت‌وبرگشت می‌شد، در آخر کار یک «والانصاف»ی می‌نوشتند. ظن قوی در ذهن من این است. چون آدم شیخ را که می‌شناسد. سبک بحث‌ها هم که معلوم است. یعنی سه-چهار تا بحث سنگین کلاسیک و قواعد جلو آمده، بعد می‌گویند چاره‌ای ندارید. عبارت ایشان را ببینید، می‌گویند: «لایدل کما یتراءی منه فی بادی النظر»؛ یعنی هر کسی این اخبار متواتر مستفیضه را ببیند، به ذهنش همین می‌آید که «وفق له» یعنی ماه مبارک را گرفتی. نمی‌گویی که من، چه ربطی داشت. اگر هم واقعاً معلوم شد تو ماه مبارک را نگرفته‌ای. با این الفاظ می‌خواهند از این امر ارتکازی عبور کنند. چه چیزی سبب شده که عدول کنند؟ این‌ها. آیا این‌ها نهایت توان خودش را دارد، که سبب عدول ما از آن ارتکاز شود یا توانش را ندارد؟ این عرض من است.

شاگرد: منظور شما از ارتکاز به‌وره از «وفق له» است؟ یا ارتکاز غض نظر از روایت «وفق له» است؟

استاد: بله، ارتکازی است که «وفق» آن را جلا می‌دهد. یعنی وقتی ما «وفق له» را از امام می‌شنویم، می‌بینیم که چیز عجیب و غریبی به ذهنمان نیامده است. این مهم است. یعنی وقتی عرف «وفق» را می‌شنود، می‌بیند با نظم ذهنی او در اینکه واقعاً ماه مبارک بوده و او هم روزه گرفته و «وقع علی الیوم بعینه»، موافق ارتکاز است.

شاگرد: یعنی اگر امام خلاف آن را می‌فرمودند، فرمایش شما این است که ارتکاز نبوده و تعجب می‌کردند.

استاد: بله، آن وقت با قضیه ندب و نیت می‌آمد که با ضوابط خلل از ناحیه نیت آن را درست می‌کردید. الآن می‌گویی «وفق»، خب ماه مبارک بود و روزه گرفتی، الحمد لله. اگر حضرت می‌فرمودند برو دوباره قضاء کن، او می‌گفت چرا قضا کنم؟ ماه مبارک که بوده! خب نیت نداشتم که. یعنی اینجا مجبور می‌شد فرمایش امام به قضا را توجیه کند. به خلاف «وفق له» که اصلاً به توجیه نیاز ندارد. ذهن او صاف است، ماه مبارک بود و روزه گرفتی و «وقع علی الفرض». تمام شد[1].

والحمد لله رب العالمین

---

[1] **شاگرد۲:** اگر به این صورت نیت کند که اگر ماه رمضان بود از ماه رمضان است و اگر نبود از ماه شعبان است، در کلام شیخ.. .
استاد: در جواهر خواندم. شیخ هم آن را فرمودند «لا». ایشان هم به این صورت توضیح دادند.
شاگرد۲: عرضم این است که «لا» جور در نمی‌آید. یا باید بگوییم مانند مرحوم مفید که گفتند مکروه است، می‌باشد یا نمی‌شود گفت که قائل به استحباب هستند و «لا» به عدم اجزاء می‌خورد. مخصوصاً اینکه «لایجوز» دارد.
استاد: ببینید خودشان تعلیل می‌کنند: «لأنّ حقيقة صوم رمضان تغاير حقيقة الصوم المندوب».
شاگرد: پس یک نفر دیگر از شیعه پیدا شد که در حالت تردید...
استاد: اینکه خیلی‌ها قائل هستند.
شاگرد: استحباب صوم.. .
استاد: نه، اینکه تردید است، نه استحباب صوم. استحباب صوم فرض جدایی است. استحباب صوم بنیة جزمی از شعبان است که اجزائش مورد اجماع است.

شاگرد: نه، تردیدی

استاد: تردید که مورد اجازء نیست.

شاگرد: اجازء را نمی‌گویم. اول سال را می‌گوییم که فرمودید اهلسنت گفته بودند صوم یوم الشک ای مکروه است ای حرام است، بعد می‌فرمودید که این از مشخصات شیعه است که صوم یوم الشک را مستحب می‌دانند.

استاد: بله، ولی من شعبان.

شاگرد: یعنی ولو از باب احتیاط باشد.

استاد: یعنی شیعه جایی را که به نیت ماه مبارک بکند را می‌پذیرد؟!

شاگرد: نه، احتیاط را عرض می‌کنم.

استاد: احتیاط بکند ولی نیت چه باشد؟ یوم الشک مستحب است ولو اوه صاف باشد. برای مقابلش را عرض می‌کردم. این نزد شیعه مستحب است الا شیخ مفید. در اینجا در نوع نیت کردنش در روایات تردید بود اما از حیث فتاوا اختلاف بود. صفحه ۲۱۲ را نگاه کنید: «ول نوی مندوبا اجزأ اذا نکشف»، «ول صامه علی انه... قیل ... قیل». خیلی هم مفصل است.